

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228811

UNIVERSAL
LIBRARY

من یوت ا حکمت فتد اونی نمیرا کثیرا

انتخاب الحکم

منتخبہ مولانا شیخ عبد البروف صاحب مستوطن ہونوا

بمقام الآباد

مطبع مفید الانام میں ماہنامہ محمد صدیق
کے چھپ

۱۵۱

۸۹۱۵۲۳۵

۵۲ فا

فہرست انتخاب الحکم

سوال نو شہروان و جواب بزرگچہر و دیگر سوالات و جوابات و نکات فارسی اور کن چیزوں کے کیا فائدہ اور کن چیزوں کے کیا نقصان ہوتا ہے صفحہ ۱ مناجات و حمد صفحہ ۶ و فتاویٰ عمدہ از ملا بدیع صفحہ ۸ صفحہ ۹ اقوال حضرت ادریس ۹ - اقوال حکیم فیثا غورس ۹ - اقوال و جواب و نصیحت حکیم قراط بہ حکیم افلاطون ۹ - اقوال حکیم افلاطون و نصیحت بہ حکیم ارسطو ۱۰ - اقوال حکیم ارسطو و نصیحت بہ سکندر و داسرۃ قبر ارسطو ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - اقوال حکیم غورس ۱۲ - اقوال حکیم الکاس ۱۳ - اقوال حکیم سکندر ۱۳ - اقوال حکیم سیح ۱۳ - اقوال حکیم دیوجانس ۱۳ - اقوال حکیم ادمبرس ۱۴ - اقوال حکیم سولون ۱۴ - اقوال حکیم زیمن ۱۴ - اقوال حکیم بطلمیوس ۱۴ - اقوال حکیم مہار و حیس ۱۵ - اقوال حکیم لقمان ۱۵ - اقوال حکیم جالینوس ۱۶ - اقوال حکیم ابولنفر فارابی ۱۶ - اقوال حکیم یعقوب ۱۶ - اقوال حکیم عضد الدین ۱۶ - اقوال حکیم فخر الدین ۱۶ - اقوال حکیم ابوالحسن ۱۶ - انتخاب کلیلا و دمنہ تصحیح ۲۲۳ اشعار نظیر ۲۲۲ انتخاب منہات ابن حجر عسقلانی اخبار و آثار و اقوال حکماء از ثلثانی تا عشری عربی مع ترجمہ ۲۵ -

صفحہ	سطر	غلط	صحیح			
۲	۳	سوگناہ	گناہ	۸	۱۷	دستنام کے
۳	۲	ار	آرد	۸	۱۷	سحر کردن
۴	۱۷	مجت	مخت	۹	۱	ادریس
۴	۱۷	فرازی	فراری	۹	۱۱	سے
۷	۳	زاریش	زاریش	۹	۱۹	لے
۸	۱	حاجبان	حاجبان	۱۲	۱۷	جابل ادنی
۸	۳	رد	برد	۱۵	۱۷	ہو جائیکا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوشیروان از بزرگواران رسید - زندگانی چگونه باید کرد - گفت از پریمز گاری خوشنود
 شدن از خدایتعالی هر خطه و هر ساعت و نیکو کردن از خلق خدا پرید - که
 عمر بگذرد مشغول باید گزرایند - گفت به تحصیل علم پرید - که علم چه اثر دهد - گفت اگر کم
 عقل باشد عاقل گرداند و اگر حقیر باشد لوثاگر گرداند پرید - راه راست چگونه
 شناخته شود - گفت از روشنائی علم پرید - که دنیا را گویند - گفت هر چه در آخرت
 بکار نه آید پرید - راه سلوک چیست - گفت غالب بر نفس شدن پرید - نیکی
 به که باید کرد - گفت به رضای خلق پرید حق بچه حاصل آید - گفت از عبادت
 و بندگی پرید - که مشاورت به که باید کرد - گفت با مرد و انا پرید - مرد و انا را گویند
 گفت انکه اندک گوید بسیار شنود پرید - سخن در کدام محل باید گفت - گفت وقتی
 که کسی در سخن نباشد پرید - نیکیست چگونه شناخته شود - گفت از سه علامت اول
 از طلب علم دوم از سخاوم پنجاه روی پرید که بدترین کارها چیست - گفت
 که سوال کردن پرید - که نیکترین کارها چیست در مجلس علمانشتن پرید - علما را
 گویند گفت که عارف را پرید - که عارف را گویند - گفت که کم آزار را پرید - که
 کم آزار را گویند - گفت هر که خود را از دیگران کم داند گفت این مرتبه از چه حاصل

آید - گفت از محبت علما و فقرا رسید میسر چه حاصل آید - گفت بمعرفت خدا رسید - معرفت چیست - گفت
 شکر حق تعالی بجا آوردن بر سید که ناکس که آگویند گفت بسیار گویا - گفت که ناکس که آگویند گفت بسیار
 را رسید که نام او را آگویند - گفت کاهل و بی فکر را رسید که روشنائی دل چه حاصل آید - گفت شنوبلی
 حساب دوام رسید که در دنیا چگونه باید بود - گفت - مثل رگداری رسید که رگداری چگونه
 بمنزل رسد - گفت از بسکساری رسید مردم چه شناخته شود - گفت از معاملات رسید
 که ام سخن راست دروغ نماید - گفت کسی که لاف جوانی رود پسری زند و لاف تو انگری میفیری
 رسید - که از یار چگونه انجاد بریده شود - گفت از قرصن رسید که شهوت از چه زیاده شود
 گفت از پرشکمی رسید - طعام چگونه باید خورد - گفت اشتها داشته رسید که آب چگونه
 باید خورد - گفت اندک رسید - که صبر چه حاصل آید - گفت که از لقمه طیب رسید - که چگونه شناخته
 شود - گفت بر روشنائی علم رسید - لقمه طیب که آگویند - گفت که با کس خوردن - گفت
 سیان زن و مرد فرق چیست - گفت چنانکه زمین نیار و تا آسمان نیار در رسید - مسافر
 که آگویند - گفت آنکه مثل آب روان باشد برگ و دنیا رسید - میم که آگویند - گفت طالب دنیا
 را رسید - که تعظیم مهمان چیست - گفت استقبال و سلام و کلام و طعام رسید - دار و
 سگناه چیست - گفت توبه کردن رسید - فقیر را چه باید و تو نکر را چه شاید - گفت صبر و
 شکر و دلیری و شرم رسید - هر که آگویند گفت هر وقتیکه خشم آید باطل نکوید رسید - که نادان را چه
 باید و و انار چه شاید - گفت که در مجلس دهن باز نکند و بجز سوال جواب ندو زندگانی کن بخدا استعجال
 بعدق - بنفس بقره باخلق بالصفای چار چیز دلیل دانائی راست - علم را عزیز داشتن و
 رفع شکر بجز کردن و خشم فرود آوردن و جواب با صواب دادن چار چیز دلیل نادانی است - با و اناتران
 خود مقابله کردن و برتا آزموده اعتبار نمودن - و از مکر و فریب مردمان بیخوف ماندن و با

ابلهان صحبت داشتن چار چیز چار چیز ببرد و ناسپاسی لغت پیداو - قوت - کاهلی - ثروت - تکبر -
 عزت چار چیز چار چیز از خاموشی سلامتی - نیکی ایمنی - سخاوت سروری - شکر - افزونی پرسید عمر کدام
 شغل باید گذر آید - گفت به تحصیل علم - پرسید - از آدمیان و انانتر کجاست - گفت آنکه آنرا لغت
 روزگار دل تنگ نشود پرسید - تو نگر تر کجاست - گفت آنکه عقل او کامل باشد پرسید بلند
 همت تر کجاست گفت آنکه لغت آخرت را بر لغت دنیا برگزیند گفت چه شربت است
 که چشمه خود را بکشد - گفت شهوت پرسید کدام آتش است که فرو زنده خود را بسوزد گفت
 حسد - پرسید - کدام بنا است که هرگز خراب نگردد - گفت عدل - پرسید - کدام تلخی باشد
 که آخر شیرین نماید - گفت صبر و تحمل - پرسید - کدام شیرین باشد که آخر تلخ شود - گفت
 شتابی - پرسید کدام پیرهن باشد که هرگز کهنه نگردد - گفت - نام نیک - پرسید - کدام
 بیماریست که طبیبان از علاج آن عاجز آیند - گفت - ابلهی - پرسید نیک ترین کار چیست
 گفت با علما صحبت داشتن و منتفع شدن پرسید - بادشاهی بچه قائم گردد - گفت بچه چار چیز اول
 بر عدل و دوا لازم دو دم بر جهانگیری عازم سوّم و در امور مملکت عازم چهارم بر امر
 بجان طازم پرسید - چه خیر است که اندک نماید و بسیار بود - گفت دشمن و آتش و دام
 پرسید دلیل کمال مرد چیست - گفت باو دست شورت کردن و بادشمنان مدارا کردن
 و آتش هوا فرو کشتن و سخن تلخ فرو خوردن - پرسید لغت بچه زیاده گردد - گفت
 لشکر - پرسید عاقبت کبر چه باشد گفت دشمنی - پرسید - عاقبت خشم چه باشد گفت پشیمانی
 پرسید - عاقبت کاهلی چیست گفت خواری - پرسید کدام چیز ببرد آری سازد گفت - صبر
 پرسید - از خدا چه خواهیم - گفت تندرستی و ایمنی - پرسید از جوانان چه بهتر گفت شرم
 و دلیری - پرسید - از پیران چه بهتر - گفت و آتش و آهستگی - پرسید - سخنی کجاست

گفت انکہ بخشد و شاد شود - پرسید چه چیز است کہ ہمہ مردم ہمچو اسند و کسے تمام نمی یابد
گفت - تندرستی و راستی و دوست فالصن - پرسید بہتر از زندگانی و بدتر از مرگ چیست
گفت بہتر از زندگانی نیک نامی و بدتر از مرگ بیم - پرسید اصل تو اضع چیست
گفت با ہمہ روسے تازہ داشتن - پرسید نیکبخت ترکیبت - گفت - ہر کہ خود را بسخا
آراید - پرسید - ہر چه اعتبار نباید کرد - گفت - بر تندرستی - پرسید - کدام بلندی است
کہ از ہمہ پستی ہا پست است - گفت - کبر و غرور - پرسید - عزت بچہ افزاید - گفت - یکم
گفتن رونده بے معرفت مرغ بے پرو عالم بے عمل درخت بے پرو زاہد بے علم خاندان بے درد
عالمی استعجب پیادہ رفتہ است و عالم سہمونی سوار خفہ عاصی کہ دست بردار و بہ از عابد کہ در بردار
و مرد بے معرفت زن است و عابد با طمع را ہزن - زرا از سعدن بہ کان کندن بر آید
و از دست بخیل بجان کندن - سہ چیز بغیر سہ چیز پایدار نماند ریاست بے سیاست علم بے
بحث مال بے تجارت - بلند مہمت بے مخالفت روزگار طول نشود - سنجیدہ کم گوید بسیار شنود -
زندگی مینو ان کرد بر ضائے دلہا - ہر کہ آن کند کہ نباید ان بلیند کہ نہ شاید - نشان حسیق
بیخ است منفعت خاص و مضرت عام خواستن - خوشنودی آقا بدون اطاعت چشم
داشتن - بہ درستی و تند خوئی امیدوار منفعت بودن بے استحقاق امید نفع کردن - یا حتی
بصدق و با خلق بالصفات و با بزرگان بخدمت و با درویشان بشفقت و با مسکینان بسخاوت
و با دوستان بہ نصیحت و با دشمنان بکلم و با جاہلان بجنوشتی و با علمای تواضع و بانفس بجاہدہ
و با خوردان بہ محبت - مینوان بسر برد مالدار بخیل ابر بے بار ان حسین بے شرم گل بے بو
پیر بے خرد چشم بے آب جوان بے ادب بوستان بے گل عالم بے عمل اسب بے لگام تو نگر
بخیل و رعیت بے شکر حسین بے حیاط امام بے شک با و شاہ ظالم ایر تراہ بار بدترین

جرات آن بود که کریکے حاجتے خواہد و روانگر دود سخت ترین مذلت انگر بزرگی بر و رسوخ رود
 و بار نیاید بے تجربہ بر کسے اعتماد نداری تا در دیانت و قروت و اہلیت کسے را بارمانہ آزماسکے
 اور ابر سر واقف مگردان چہا کس بہترین اند عالم عامل حکیم گو یا و اعظ بے طبع لو انگر کریم نظام
 الملک گوید چہا چہر ہر اور رساند پیوستن بزرگان مشورت نیکان اجتناب و دمان استمداد
 دوستان۔ چہا چہر بے چہر چہر فایدہ نہ بخشد اولاد بے تربیت زندگی بے محنت علم بے عمل دوستی
 بے تجربہ نہ در کارجی باش تا کار لو ساختہ گردد۔ جز حق دوست بگیر۔ تا خستہ نگردی
 دل بکس بیند تا زبان نکنی۔ کس را عیب مکن تا بعیب خود مبتلا نشوی۔ غیبت را دوست
 مدار تا حق از تو دشمن نگردد و در تنگیہا صبر کن تا فرج یابی۔ طمع از دل دور کن تا خوار نگردی
 نیکی اندیشہ کن تا ہمہ نیکی پیدا آید۔ از ہمہ نا امید شو تا امید تو بر آید۔ کار با خلاص کن تا
 جزایا بے۔ عم و دنیا محو تا دل تو تباہ نشود و راستی پیش گیر تا شکار شوی و کس منہ تا در گناہ
 نیفتی۔ آزار کس مخواه تا امان یابے۔ کس را بجمارت منکر تا خوار نہ شوی۔ از حبت
 دنیا اندوہگین مباش۔ تا پریشان نگردی۔ قدر لغت بشناس تا از لو نستاند غم فرو خور
 تا اعلیٰ گوتاہ شود۔ و گ رایا دکن تا دل بد نیانگر آید و امانت خیانت مکن۔ بیہودہ گوی
 را سر ہمہ آفتہا و ان۔ تمام را بخور و راہ مدہ۔ اگر در نید چیز کسان۔ خود را بندہ ایشان دان
 در حق خود و خطا مکن حاجت روائی را کار بزرگ دان۔ عقوبت باندا ز گناہ کن۔ خلق را
 اسیر نگردان۔ در ہر جایگہ باشی خدا را حاضر دان و گستاخ مباش۔ ضعیف ترین جلیقی را قوی
 ترین قوی دان۔ بند بشتو تا سود کنی۔ عہد را در حال سخت در خائیکو نگہدار۔ چون باہل
 دنیا بپیشی دین را فراموش مکن۔ ترک گناہ گیر۔ اگر لغتہ حلال خواہی توقع از کس
 مکن تا عزت یابی فرد تمنی کن۔ تا بے بزرگی رسی۔ یا رخود بر کس منہ اگر عزت خواہی شکر لغت

حق بجا آر اگر نعمت دین و دنیا بخواهت بزرگان کن تا به بزرگی رسی - مبر پیش گیر اگر عاقبت خوبی
 کردار خود را قدر منته - تا با قدر گردی - بجز آن کس انگشت نماند و اخذ نگر دی - لوتیق از حق بین
 ناعزه نشوی خود خواه سبایش اگر دوست خواهی - در بند چیز می سبایش تا آزاد شوی - خود
 را ببین - تا معرفت رسی - خوش خوباش تا عزیز گردی - سوداے پیش گیر که در آن سودای
 کنی - خشم فرود خور - تا راحت یابے کارے کن که پشیمان نگر دی - و عیب خود فرود شو اگر با کاری
 کار دیگران کن اگر بکاری - در معامله محتسب - تا خسته نگر دی - با هم آسانی کن - تا بری - در
 گذار تا در گذارند - بجز حق بیندیش اگر طالبے - خلاف ترک کن - تا سلامت مایے با هر کس نشین
 تا تباہ نگر دی - ترک لذت گیر اگر لذت خواهی با قافل رو که رهزن بسیار آند و دشمنان در کار
 کار بزندیش کن تا زیان نه کنی - سر بر خط فرمان نه اگر بنده - دوستی آن به که برای خدا بود -
 به سب طلب اگر هر دی بجانزاد ر باز اگر صاتی - در دریا فرو شو - تا گوهر یابے - تیر
 جارا بدن شو اگر دوستی -

انجام مرا رسا باعث
 ناپیخته خود کجا فرود شوم
 امر لوبکائات ساری است
 نقاش تدبیر و نقش عاجز
 عمرے بطع نشسته باشد
 کردی ایلیم با این خزر رازی
 دریاب که دیگرے ندارم
 پروردہ نعمت قدیم

اے بر رخ عالمے درت باز
 گر رو نکند چه حیلد کوشم
 سر چشمه هستی از تو جاری است
 این جمله کلک تست بار ز
 خاص انکه امید بسته باشد
 دانی شوم آن گدائے آزمی
 غیر از دور تو دورے ندارم
 همان طفیلد کریم

و انم بودت زیادہ افضل
 اسے بار خدا کے بندہ پرور
 تیروی فعنان و زازیش نیست
 تسکین صیغہ تالیث کن
 دریاب حزمین بلینوارا
 کامل ہے جو ازل سے وہ کمال تیرا
 ہے عارفونکو حیرت اور آدمی کو سکتے
 دل ہو کہ جان مجھ سے کیونکر غریزہ کہتے
 ہے پور زال سے دل اور کا قوی زیادہ
 گرا حق نہ تو نیک خیر سے رسد
 زبان را چہ بلینی کہ افترا در او
 در معرفت دیدہ آدمیست
 کیت ہم بودے نشیب و فراز
 سر آورد دست از عدم در وجود
 و گرنہ کے از دست جو آمد سے
 بکمت زبان داد و گوش آفرید
 اگر نہ زبان مقلد برداشتے
 و گرنہ سنی سنی جاسوس گوش
 حرفظ شیرین خوانندہ داد

با پیر گد اسے مضطرب حال
 استادہ گد اسے پیر بر دور
 یا را سے سخن گزارش نیست
 رحمتہ بشکستہ حالیش کن
 محروم مکن کمین گدارا
 باقی ہے جو ابد تک وہ جلال تیرا
 ہر دل جبار ہے رعب جمال تیرا
 دل ہے تو چیز تیری جاگن سوال تیرا
 رہتی ہے آسرا بیان جو پیر ذال تیرا
 کے از بندہ خیر سے بغیر سے رسد
 بہ بین تا زبان را کہ گفتار داد
 کہ بکشا وہ بر آسمان وزینت
 گرا این در نگر دے بروئے تو باز
 درین جو دہنہا دور و دورے سجود
 محالست کز سر سجود آمد سے
 کہ باشند مندوق دل را کلید
 کس از سر دل کے خبر داشتے
 خبر کے رسیدے بسلطان ہوش
 ترا شرم و شاک دانندہ داد

مدام این دو چون جاجیان پرویز
چه اندیشه از خود که فغلم نکوست
بر و بوستان بان به ایوان شاه

ز سلطان به سلطان خبر می برند
از ان درنگ کن که تقدیر اوست
به تحفه شمر هم ز ایوان شاه

رسول خدا یا یکی از مجاہدین فرمود که شرک بجز آنکه اگر چه کشته شوی و سوخته شوی و
تافرمائی والدین مکن اگر چه احر کنند که از نهن و فرزند و مال خود بدر شو و نماز فرض را عمدت ترک
کن هر که نماز فرض را عمدت ترک کند ذمه خدا از او بر می آید است پاره پوشیدن بقدر ستر عورت
و دفع مسراده گرامی همکف فرض است و زیاده از ان برای سنت ماسور و اظهار نعمت خدا و ادا
شکر مستحب است و مسنون است که لباس انگشت نماند پوشد - و حدیث آمده که طلب حلال فرض است
بعد از البض و بهترین کسب عمل دست خود است - رسول اللہ فرموده حرمت مال و آبرو و
مسلمانان مثل حرمت خون اوست و کعبه را فرموده که حق تعالی ترا چه قدر حرمت داده لیکن
حرمت مسلمانان و حرمت خون او و مال او و آبرو او از تو زیاده است - قضیه و مناشئه
که در میان اقتد واجب است که انزال بشروع رجوع کند و آنچه شرع در ان حکم کند اگر چه خلاف
طبیع خود باشد واجب است که انرا به طیب خاطر قبول کند مگر در داشتن آن کفر است
و مستلزم الکافر شرع آنچه در احادیث کبابی وارد شده بشماریم شرک تافرمائی والدین
قتل نفس مسموم دروغ شهادت دروغ و شام محضه خوردن ربا و اگر بخت از جنگ کفار قتل فرزند
چنانکه کفار دخترانرا قتل میکردند خوردن مال یتیم زنا خصوصاً پانصد سینه سینه قطع کردن که نماز
و رسول است سحر کردن - و غیر است که بزرگتر کبابی است که کسی پدر و مادر خود را دشنام کند
و بدگفتند چگونه کسی دشنام دهد بموود والدین دیگرے دشنام و ابو والدین آتراد دشنام دهد - و
حدیث علامات منافق است دروغگویی - خلاف وعدهگی - خیانت و امانت عذر بعد عهد و شام
در منافقت -

حضرت آدریس فرماتے ہیں کہ تین نیکیاں سب نیکیوں سے بہتر ہیں۔ عفت کے وقت
برو بار ہی۔ تنگدستی میں بخیر قدرت کی وقت درگزر۔ عاقل وہ ہے کہ تین
شخصوں کو نظر حقارت سے نہ دیکھے۔ بادشاہ کو۔ عالم کو۔ دوست کو۔ کیونکہ جسے
بادشاہ سے گستاخی کی زندگانی کا مزہ کھو یا جسے اہل علم کو خوار سمجھا۔ دین کا
نقصان کیا۔ جسے دوست کی حقارت کی مروت کے درخت کی جڑا دکھاڑ
ڈالی فرمایا کہ عاقل وہ ہے کہ طالب حکمت ہے اور جس معیت میں سب شامل
ہوں اور میں بے قرار نہ ہو کثرت مال کے سبب سے اپنے حال میں فرق نہ آنے
وے۔ جس میں عقل کامل کے ساتھ علم جمع ہو لغز او سکی کرے نادان اگرچہ بڑا ہو اسکو
بظرافت چھوٹا اور دانا اگرچہ چھوٹا ہو اسکو بڑا سمجھے۔ جو شخص ایسی جگہ جا کر
رہے جہاں بادشاہ قاہر۔ قاضی عادل۔ پھر جاری ہو وہ اپنی نفس کی ہلاکت
میں کوشش کرتا ہے۔ فرماتے ہیں کہ جو شخص اتنا جائے کہ زمانہ سے اسکو چاہئے
کہ اپنا وقت ضائع کرے۔ چیم فٹیا عورس فرماتے ہیں جو کام کر نیکی لایق
نہیں کوشش کر کے اولک خیال ہی دلیر نہ گذرنے دے۔ اور فرمایا
کہ حق تعالیٰ کے نزدیک حکما کے فعل معتبر ہیں قول معتبر نہیں۔ سقراط نے
افلاطون کے تینوں سوال کا جواب اس طرح دیا کہ تین شخصوں پر رحم واجب ہے
ایک اوس بیٹے مانس پر جس سے حاکم بدگمان ہو اور وہ ہمیشہ اوسکی باتیں
سنکر اور حرکات دیکھ کر رنج کرے دوسرے اوس عاقل پر کہ جاہل کے پنجہ
میں پھنس جاوے اور رنج اوٹھاوے۔ معتبرے اوس کریم پر جو محتاج لبیم
کا ہو اور کاموں میں خرابی بھی تین چیزوں نے آتی ہے ایک یہ کہ کام سے

کے پیرد کیا جاوے جسکی اسے صائب نہوا اور سلاح جنگ مخنث کو دتے جاوین
 کہ جو اولنے کام لینا جانے۔ اور روپیہ پیسہ اوکے پاس ہو جس سے ٹایہ نہ
 پہونچے۔ اور نعمت حق کی تلافی کیواسطے ہی تین چیزیں بہن شکر بہت کرے۔ عبادت
 کو لازم سمجھے۔ گناہ سے باز آئے۔ اور کہا خلاصہ تمام حکمت کا خوشخوی ہے
 ۔ اور خوشخوی سے امن اور سلامتی حاصل ہوتی ہے اور خوشخوی ہی الفت کا
 سبب ہے اور اگر خوشخوی کے ساتھ خوبصورتی جمع ہو جاتی ہے تو آدمی کامل
 ہو جاتا ہے اور اگر بد صورتی کے ساتھ خوشخوی جمع ہو جاتی ہے تو عیب چہپ جاتا
 اور کہا جس سے دوستی کا ارادہ ہو او سکودیکہ تیری خاطر اپنی خواہش سے وہ باز
 رہ سکتا ہے یا بہین اگر باز رہے تو دوستی کے لایق ہے ورنہ اوس سے الگ ہونا
 بہتر ہے۔ ایک شاگرد نے کہا ہم نے اچکوکھی غناک نہ دیکھا کہا میں ایسی چیز سے دل
 بہین لگاتا کہ اگر وہ جانی رہے تو مجھے غم ہو فرمایا کہ شراب اور کھیل و تماشا جس جگہ
 ہوتا ہے حکمت و عفت اور سچکے سے اوٹھ جاتی ہے۔ دوستوں کو بوقت رخصت یہ
 وصیتیں کہیں طبیعت کو خوشے قناعت سکھاؤ۔ شکر نعمت کا ہر حال میں خیال رکھو دوست
 مخلص کے ساتھ ایسا سلوک کرو جیسا اپنے بچوں کے ساتھ۔ معاملہ خلق خدا کا از رو
 حق و حساب کے انجام کو پہونچاؤ تاکہ دوست زیادہ ہوں اور دشمنوں کے شر سے
 بچو دوستوں نے اتنا اخلاص پیدا کرو کہ تھوڑے سے تعزیر سے زوال نہ آو اظلاطوں
 کہتا ہے کہ تمام چیزیں جنہر آدمی فخر کرتا ہے صحت بدن سے حاصل ہوتی ہیں۔ اوس
 چیز کے حاصل کرنے میں سحر و جہین تمہارا بہلا ہو۔ یاد رکھو ہر چیز کی اصل
 بہرنگاری ہے ظلم و فسق سے بچو کہ ہلاک ہو جاؤ گے۔ جو شخص موجود پر قناعت نہ کرے

زیادتی کی طلب میں رہیگا ہمیشہ رنج و مصیبت اور ٹھائیگا۔ حق ظاہر ہے۔ راہ
 راست ظاہر ہے۔ مالدار وہ ہے کہ تدبیر و عقل سے مال جمع و خرچ کرے نہ یہ کہ جمع کرے
 اور خرچ کرنا نہ جائے۔ بادشاہ و کابینہ ہے جو بند و لکا مالک ہو بادشاہ وہ ہے کہ
 آزاد و لکا مالک ہو۔ کہنے کہا کہ اپنے اتنا علم کیونکر حاصل کیا کہا میں نے چراغ غیبی
 تھام لیا ڈالا کہ تو نے پیالے میں نہ ڈالا ہوگا کہنے کہا ایسا ہی کوئی ہوگا جس کے قول و
 فعل بے عیب ہوں کہا جو اپنی عقل کو اپنے اوپر حاکم کر لیا اور اسکے قول و فعل عیب سے
 ہونگے۔ جو کوئی کسے امر میں جو مجتہدین نہ تھیں تعریف کرے تو اسکو دلیں چھتے نہ
 ۔ زبردست پر خفا ہونا عقل کے نزدیک پسندیدہ نہیں۔ یہ وقتیں اسطو کو کی نہیں
 کہا کہ خدا کو پہچان اور اسکے حق کی حفاظت کر جس علم کے حاصل کر نہیں نفع ہو تو کسی
 طرف متوجہ رہ۔ خدا تعالیٰ سے ایسی چیز کہ جسکا نفع ناپایدار نہ ہونے مانگ بلکہ ایسی چیز
 مانگ جسکا نفع ہمیشہ تیرے ساتھ ہے۔ جس کام کو کرنا چاہتے حق تعالیٰ سے اسکو
 نہ مانگ۔ جب تک نفس کا حساب نہ کرے رات کو نہ سو۔ لغو اور بن پوچھے بات کہنے
 سے سنگلی اور کم عقلی ظاہر ہوتی ہے۔ بہت سوچ کر بات موندہ سے لگا لاکر جلدی
 سے غصہ نہوا کر ایسا نہو کہ غصہ کی عادت ہو جائے کام والے کا کام آج ہی کر دے
 کیا خبر کل کیا پیش آوے بائیں بنا کر حکیم نہ بن کہ صرف بات سے کام نہیں لگتا بلکہ
 عمل کر کے حکیم بن کہ عمل سے کام چلتا ہے۔ اگر پہلائی حاصل کرنے میں رنج اور ٹھائیگا
 رنج نہیں رہے گا پہلائی رہا و گی اور اگر بڑے کام میں آرام پاویگا آرام نہیں
 رہیگا بڑی رہا و گی تو وہاں جانیوالا ہے جہاں دوست ہوگا نہ دشمن خواجہ و
 بندہ یکساں ہوگا سامان سفر طیار رکبہ کوچ کا وقت معلوم نہیں۔ انعام

الہی میں حکمت سے بہتر نعمت نہیں بدی کو وسیلہ کسب نیکی کا جو وقت سے پہلے
 کام شروع کرنا۔ حکمت کو دوست رکھنا اور حکما کا کہنا ماننا۔ سلطان وقت
 کا مطیع رہنا۔ بے سمجھے کام کرنا۔ بے فائدہ بات نہ کہہ۔ خلق سے تواضع کے
 ساتھ سلوک کر۔ جس امر میں خود معذور ہے دوسرے کو اور سمین ملامت کرنا کیا
 ضرور ہے۔ بیفائدہ عمر برباد ہونے سے خوش نہ رہ۔ بخت و دولت پر بہرہ و سا
 نگر۔ نیکی کر کے پشیمان اور گزری ہوئی بات کا بیان کر کے ریخ نگر۔ عدل کا
 خوگر ہو۔ عاقل کو چاہئے خطائے نفس اگر چہ کم ہو اور سکو بہت بڑی سمجھے اور ثواب
 نفس کتنا ہی زیادہ ہو اور سکو کم سمجھے۔ غصہ کلام میں ایسا چاہئے جتنا تک طعام
 میں اگر تک اندازہ کا ہے مصلح طعام ہے ورنہ فاسد طعام ہے۔ اہل علم کے علم
 کا امتحان نکر بلکہ اونکے شر و فساد کا خیال رکھ فرمایا دوستوں سے ریخ کرنا اور اونکا
 ریزا فشا کرنا ضعف نفس کے آثار ہیں۔ فرمایا جس شخص کی رائے علم و معرفت
 میں تیری رائے کے برابر ہو تیری حق میں او سکی رائے صاحب ہوگی تیرے
 حق میں تیری نفسانی خواہش جاہل ہوگی اور او سکی نفسانی خواہش اپنے
 لئے ہوگی نہ تیرے لئے۔ ارسطو کہتا ہے۔ بدتر آدمیوں میں سے
 وہ شخص ہے کہ شراب زیادہ پئے جو شخص تجھے اعراض کرے او سکی طرف رغبت
 کرنا ذلت نفس کا موجب ہے۔ اور ایسے شخص سے اعراض کرنا کہ اپنی محبت
 کی طرف مائل ہے تصور محبت ہے۔ جاہل آدمی کو عالم پہچانتا ہے لیکن جاہل عالم کو
 نہیں پہچانتا ہے کیونکہ کہی عالم نہیں ہوا فرمایا کہ حکیم مال اس واسطے
 جمع کرتے ہیں کہ کسی ایام کے محتاج نہ ہوں حکیم غور سے کو ایک روز ایک شخص نے

گالی دہی کچھ نہ بولا۔ ایک دوست نے کہا جو اب کیوں نہیں دیتا کہا کہ تو تر کو سے
 کی بولی نہیں بول سکتا۔ فرمایا کہ جس بادشاہ میں انصاف نہ ہو اور جس امیر کی
 تدبیر اچھی نہ ہو اور جس بلیغ کا قول سچا نہ ہو اور جو دینے والا جاہل بنا دیکھے اور
 جس عالم کی رائے صاحب ہو محتاج ہے غنی نہیں۔ حکیم الکاس نے فرمایا جو شخص
 علم پر ہے اور عمل نکرے اور سکی مثال اوں بیمار کی سی ہے کہ دو پاس رکھتا ہے
 اور علاج نہیں کرتا۔ سکندر فرزند ورسکی کہا اگر کسی عقل و حکمت کا امتحان کرنا
 ہو تو بالو نمین کسی امر حال کا جو سراسر عقل کے خلاف ہو ذکر کر اگر اوس نے قبول
 کیا تو احمق ہے قابل صحبت نہیں اور اگر نہ کیا تو اوسکی صحبت غنیمت سمجھہ مسیح
 یونانی سے کہنے سوال کیا کہ دوستوں کی دوستی کا کیا حال ہے کہا ایک
 سوچ چنڈ قالب میں جلوہ گر ہے اور ہر قالب میں اوسکا نیارنگ معلوم ہوتا ہے
 حکیم دیو جالش کلپی سے کہنے کہا حکیم صاحب گہر بنا کر کیوں نہیں رہتے فرمایا
 اگر تم ہمارا مکان دیکھو اور اوسکی بلندی پر نظر کرو تو تمکو معلوم ہو کہ تمہارے
 گہراو کے آگے کیا حقیقت رکھتے ہیں یعنی دنیا میرا مکان اور رو سے زمین مری
 انگنائی اور اسمان میرے ہاں کی چہت ہے۔ ہر شخص اوسکا دوست اور وہ
 ہر شخص کا دوست تھا۔ ایک روز سکندر آنگاہ منوجہہ نہوا کہا دیو جالش اتنی
 بے پروائی۔ کہا سب یہ ہے کہ آپسے غرض نہیں رکھتا کہا یہ بات کیونکر حاصل
 ہوئی کہا مجھے اپنے ہتھوڑے پر اتنا بہرہ دیا ہے کہ جھگڑا اپنے بہت پر نہیں
 ۔ ایک روز ایک امیر نے کہا کہ دیو جالش دنیا میں تیرا کوی نہیں
 جب مر گیا تجھے کون دفن کرے گا کہا جو میری لاش کے سڑ جانے سے تکلیف

اوٹھا نیگا گاڑ آئیگا ایک شخص نے کہا جتنے کبھی کیوں کہتے ہیں کہا کتا دوست
 کو دیکھتا ہے تو اس کے پالوس کو پاؤن پر سر رکھتا ہے اور جب دشمن کو دیکھتا
 ہے ریخ کرتا ہے اور اسکو ستاتا ہے اور مجہلین یہ صفتیں ہیں۔ ایک شخص نے
 اسکو گالی دی کچھ جواب ندیا سبب پوچھا کہا اسکو اتنی ہی بدی کافی ہے گالی
 اس شخص کو دے رہا ہے جسکو گالی نہ دینی چاہئے حکیم اور پیرس نے ایک
 دوست کو نصیحت کی کہ دنیا کو کاخانہ تجارت سمجھ کر کوشش کر کہ نقصان نہو۔ بے
 وقت ہنسا رونے سے بدتر ہے حکیم وہ ہے کہ رات کو اون کاموئین فکر کرے
 جو دن میں کرنا چاہئے۔ ہوشیار وہ ہے کہ بدگمان ہو۔ حکیم سولوں نے کہا کہ اپنے
 بزرگون کی تعظیم کرتا کہ جنکے تم بزرگ ہو وہ تمہاری تعظیم کریں۔ کہا جب
 تنگدستی ستائے روگوار کے باب میں ایسے شخص سے مشورت کرے کہ تنگدست
 نہو۔ حکیم زیپون نے کہا کہ دنیا میں سب کاموں سے زیادہ شکل اپنے نفس کا
 پہچانتا ہے اور بید کا چہپانا۔ اور کہا سب خیر و نئے زیادہ تر فائدہ مند قناعت ہے
 اور بہتر عام صفات میں خدا کی رضا پر راضی ہوتا ہے۔ حکیم بطلیموس نے کہا
 کہ جب مرد عاقل کے دل میں غیر حق کا دوسوہ گذرے چاہئے کہ شرمندہ ہو جاو
 ۔ جو شخص عمر دراز کا خواہان ہو اسکو چاہئے کہ ایسا دل پیدا کرے کہ مصیبتوں میں
 صبر کر سکے جسکو اور دنکے واقعات دیکھ کر عبرت نہوی اسکے واقعہ سے اور دنکو
 عبرت ہوگی۔ بندہ و غلام شہوت زر خرید سے زیادہ خوار و ذلیل ہے۔ بدن کا
 قید خانہ بیماری ہے اور روح کا قید خانہ ریخ و غم۔ فرمایا جسکو عقل ہوگی جانتا
 ہوگا کہ ظن سایہ ابر غمام اور دوستی عوام اور صحبت اہل ریا کا اعتبار نہیں۔

حکیم ہوا و چلیس نے کہا کہ بہتر احسان وہ جو طلب سے پیشتر ہو۔ عقلمند
 وفادار آدمی سے انس کرتا ہے۔ سعادتمند وہ شخص ہے کہ صبر و شکر
 کے ساتھ حرص و ہوا کی جڑوں سے اوکھاڑ دے جو شخص خلق سے بدگمان
 ہوگا اور سخی عمر سچ میں گذریگی حکیم لقمان فرمایا کہ مخلوق سے نڈر سے خلق کی
 اسایش میں کوشش کرے اپنی جان کو محنت شفقت میں ڈالے منافق اگر زبان
 چکھتا ہے رسوا ہوتا ہے اگر چپ رہتا ہے نصیحت ہوتا ہے اگر اس سے سوال
 کریگا بخل کریگا اور اگر وہ دیگا احسان رکھیگا اور اگر تو اسکو دیگا شکر
 گزارے تو امانت میں خیانت کریگا اگر تو اس سے راز دل کہیگا فاش
 کریگا اور وہ اپنا راز کہیگا تو تجھ پر تہمت رکھیگا تو اسکی صحبت سے بچ اور ٹھیک
 اور اگر اس سے الگ ہوگا الگ نہ رہنے دیگا تیری نصیحت و حکمت اسکو نفع نہ
 بخشیگی اگر بڑا ہوگا چوٹو نکو ستائیگا اور اگر چھوٹا ہوگا بڑو نکو جان گنوائیگا
 جس راہ چلائیگا نہ چلیگا محبت پر صبر نہ کر لگا معیشت میں افراط تفریط کریگا اپنی
 عقل پر اگر چہ خلاف عقلا ہوگی مغرور ہوگا بڑے کو پہلا اور پھلے کو بڑا
 سمجھیگا۔ زیر دستو نکو آزار دیگا اور اس سے بجز شر کچھ ظہور میں نہ آئیگا
 اور نکو دینے کے واسطے کہیگا اب اس عادت سے محروم رہیگا تو ان
 فعل کے مطابق نہیں ظاہر باطن کے موافق نہیں۔ اگر تو نگر ہے سچے متکبر و
 مغرور ہو جائیگا اور اگر فقیر حقیر جائیگا اگر تو دیگا اس کے نزدیک مسرف
 و ذلیل ہے اور اگر نہ دیگا بخیل ہے جس سے دوستی کا ارادہ ہے اسکو
 غصہ دلا کر آزانا اگر انصاف ہاتھ سے نہ دیا اور حق سے نگر را دوستی کے

قابل ہے ورنہ اس سے دوری بہتر ہے۔ تو اسکو انعام دے کہ تیرا
شکر کرے کیونکہ جس نعمت میں کفران ہے اسکو بقا نہیں اور جس نعمت
میں شکر ہے اسکو زوال و فنا نہیں۔ سب سے زیادہ بد خصلتین یہ ہیں
بارونے دغا کرنی۔ لوگوں کا راز فاش کرنا۔ بھم سے احسان کی امید رکھنی
۔ ہر کسی پر اعتماد کرنا۔ خلق کے عیب جوئی کرنی۔ جن باتوں کے کہنے سے
کچھ فائدہ نہیں کہتی۔

ضعف عقل کے یہ معنی ہیں کہ کسی امر کے سر انجام سے پہلے اسکو ظاہر
کر دین۔ جالینوس کا قول ہے جبکہ عقل نہیں اسکو علم سے فائدہ
نہیں۔ حلم کی عادت ڈالنا کہ مراد کو پہنچنے اپنی تعریف انپکر کہ خوار ہوگا۔
مرگ علاج سے باز نہیں آتی آدمی کو لایق ہے کہ ہر چند نفس کسب کاں پر قادر
ہو بقدر طاقت کوشش کئے جائے۔ زیادہ تر عاقل وہ ہے کہ اور لوگو
اپنے اوپر نہیں کرے کہ جب اس خطا سرزد ہو آگاہ کر دین تاکہ آئندہ وہ
حرکت سرزد نہ ہو۔ حکیم ابو نصر فارابی نے کہا ہے کہ جس شخص کا
ارادہ تحصیل علم و حکمت کا ہو اسکو چاہئے کہ طریقہ ادب و پیرہیزگاری اختیار
کرے یعقوب بن اسحاق مہندس کہتا ہے کہ جو شخص اپنے بہتر سے
بہتر عضو کو فاسد کرے وہ قابل ہجو ہے اور بہتر عضو دماغ ہے کہ جس و
حرکت بدن میں اوسیکے صدقہ سے ہے جب کوئی نشہ یا اور چیز ذکی عادت
ڈالتا ہے اسکا دماغ بیمار ہو جاتا ہے یعنی جو قوتیں کہ افعال ارادی و نفسانی
کی مددگار ہیں نشہ سے جاتی رہتی ہیں۔ جو شخص اپنے نفس کا مالک ہو اور

بہار می ملک کا مالک ہوا اور فرمایا کہ وہ دن نفس کے لئے عید کا دن ہے
 جس دن حکمت کی کتاب نظر سے گزرے۔ ابو حامد بن اسحاق اسقرالی کہتے
 ہیں کہ جب طرح بہت خوشحالی و خوشی ظاہر کرنی بیوقوفی سے اس طرح بہت
 خاموشی تکبر کی علامت ہے۔ عضد الدین ملک کہتے ہیں کہ جو شخص
 ناقص (یعنی کمزور) کام پر راضی ہو اور کمال کے حاصل کرنے سے محروم رہا۔
 امام مخدوم الدین محمد بن حسین الرازمی کہتے ہیں کہ جس مرتبہ پر پہنچا
 اوس سے بلند تر مرتبہ طلب کر اگر اوس پر قناعت کی تو جو چیز نامناسب ہے طبع
 اوس کی طرف بجائگی فرمایا صاحب ارادہ رہ کہ مرد نکاح ارادہ کام کرتا ہے فرمایا
 خدا کے دوست محنت دہلا کے وقت اضطراب نہیں کرتے کیونکہ بلا و محنت
 ایک پل ہے جس پر سے خدا کے مرد نکاح گذر رہتا ہے اور جو اس راہ سے گذرتا
 ہے اونکے اثر و نشان پر نظر کرتا ہے اور پہچانتا ہے کہ جتیک زمین دل پر
 محنت کا سینہ نہیں بستہ نجات کا سبزہ نہیں اگتا۔ ابو الحسن بن
 ہرون کا قول ہے چمکو چاہے گہ سخی اور شجاع سے مشورہ کرے
 نہ لاپچی اور حاسد سے کہ جاہل کا کام انجام کار خرابی لاتا ہے۔ اور ڈر پوک سے
 جی بچنا مشکل ہو جاتا ہے۔ بخیل کام انجام کو نہیں پہنچاتا۔ سود جوگی کام
 کو دیکھ کر چل دیتا ہے۔ لاپچی اسباب کے حاصل کرنے پر پیشتر کام انجام ہونا چاہا
 کرتا ہے۔ ارسطو کا قول ہے کہ حسن اعتبار سے آدمی ضرب المثل ہو جاتا
 اور اوسکی سا کہہ ہو جاتی ہے حسن اخلاق سے زندگی عیش سے بسر ہوتی ہے
 کسی کام میں مشقت برداشت کرنا حصول مطالب کی سہولت کا باعث ہے

نزم کلام سے دلونین محبت بڑھتی اور قیام پکڑتی ہے اور لوگوں کے
 دل خدمت گزاری پر آمادہ ہو جاتے ہیں عفت سے اعمال پاک ہوتے
 ہیں سخاوت سے سیادت حاصل ہوتی ہے عدل سے دشمن بھی مطیع و سرنگون
 ہوتا ہے انعام کا انکار موجب بد نصیبی ہے بخیل ذلیل ہوتا ہے اگرچہ وہ لوگوں
 کیوں نہ ہو۔ سخی معزز ہوتا ہے اگرچہ وہ مفلس ہی کیوں نہ ہو طبع حقیقت میں
 موجب محتاجی ہے جو اب میں جلدی کرنا موجب عفت ہے ہر ایک امر
 میں فکر و غور کرنا آدمی کو اعلیٰ درجہ کا صفا النظر بنا دیتا ہے خاموشی سے طبیعت
 دو قار پیدا ہوتا ہے تواضع سے محبت میں زیادتی ہوتی ہے
 سچائی سے فضل کی تکمیل ہوتی ہے۔ ریاضت سے ذہانت میں تیزی
 پیدا ہوتی ہے۔ تقویٰ صاحب علم کا شعار ہے۔ ریاکاری جاہل کا
 لباس ہے صبر مضبوط ارادہ کی تائید کرتا ہے دہوکہ باز خود اپنے نقصان
 کی اعانت کرتا ہے۔ تجربہ کار کا درجہ طبیب سے زیادہ ہوتا ہے۔ تجربہ
 کی انتہا نہیں ہے اور عقلمند زیادہ تجربہ کی کوشش کرتا ہے۔ عادت
 ہر ایک شے پر حکومت کرتی ہے۔ ہر ایک چیز زایل اور منتقل ہو سکتی
 ہے مگر طبیعت اوس سے مستثنیٰ ہے۔ ہر چیز میں جیلہ حل سکتا ہے مگر طبیعت
 علم بلاغت کا ہی فائدہ کیا کم ہے کہ مضمون صفائی اور اختصار سے ادا کیا
 جائے تدبیر اور تحمل سے کام کرنا والا کہی تا دم نہیں ہوتا فکر سے کام کرنا والا لائی
 میں رہتا ہے جلدی کرنا والا ہلاکت میں مبتلا ہوتا ہے سایل عالم ہو جاتا ہے
 دوستوں کے سھائب پڑا ہمارے سچ صبر سے عمدہ ہے۔ اور اپنی

مصیبت پر صبر جزع و فزع سے بہتر ہے دولت و لغت کے تغیر کے لئے ظلم سے زیادہ محرک کوئی چیز نہیں جسمین ادب کی عادت ہو اسکو بادشاہ کی ملازمت و مصاحبت کی خواہش کرنا فضول بلکہ موجب ہلاکت ہے عوام الناس کی رفاه اور آرام و آسائش کی واسطے اس سے بہتر کوئی امر نہیں ہے کہ حکام کریم النفس و صلاح جو ہوں اور انکے لئے اس سے زیادہ کوئی امر ضرر رسان اور پریشان کرنے والا نہیں ہے کہ حکام مفسد ہوں اسلئے کہ حاکم کا تعلق رعیت کے ساتھ ایسا ہی ہے جیسا کہ روح کا تعلق جسم سے کیونکہ بغیر روح کے جسم کی زندگی ناممکن ہے۔ رشک سے احتراز کرنا چاہئے لیکن اس رشک کو اختیار کرنا چاہئے جسک اصلاح ہو۔ زہد یقین سے حاصل ہوتا ہے اور یقین صبر سے اور صبر فکر استغنا کو قناعت میں ڈھونڈنا چاہئے کیونکہ محض مال کو وہ کثیر المقدار کیوں ہو غنا نہیں پیدا کر سکتا دنیا میں سب قسم کی چیزیں مل سکتی ہیں مگر عمر با وقت نہیں مل سکتا اسوجہ سے اسکی قدر کرنا چاہئے عالمونکی صحبت اور حکمت کی کتابوںسی مسرت بخش زندگی حاصل ہو سکتی ہے عالم اپنی جہل کو پہچان سکتا ہے اسلئے کہ وہ اپنے کو جاہل سمجھتا ہے اور جو کوئی اپنے کو جاہل سمجھگا وہ ضرور کسی چیز کے دریافت کرنے میں کوشش کرے گا اور جاہل عالم نہیں ہو سکتا کیونکہ وہ اپنے کو عالم سمجھتا ہے اور جو شخص اپنے کو عالم سمجھگا وہ کسی امر کے معلوم کرنے میں کوشش کیوں کرے گا اس متاع کو حاصل کر جو فنا نہیں ہوتی ہے اور اس حیات (زندگی) کو ڈھونڈو جسمین تغیر نہیں ہوتا ہے اور اس ملک کو حاصل کر جو جسمین اضمحلال نہیں ہے

انسان کو اول اپنی ذات کی اصلاح کرنی چاہئے تاکہ اور لوگ اوسکی پیروی کرنے لگیں۔ جو کوئی حق پر ہوتا ہے وہ ہر ایک صدمہ سے محفوظ رہتا ہے جو کوئی مغبوطی کے ساتھ اپنے مذہب قائم رہتا ہے اوس سے کوئی نہیں لڑتا۔ زوال پذیر چیز پر فخر کرنا حماقت ہے عقلمندی سے ندامت ہوتی ہے صداقت (سچائی) کل مخلوقات کی خمیر ہے۔ جھوٹ ایک مرض لا علاج ہے جس شخص میں جھوٹ ہوتا ہے وہ بہت کم نجات پاتا ہے متقدمین کجالات سے عبرت حاصل کرنا اور گذشتہ حالات کو یاد رکھنا چاہئے۔ لوگ ظالم اور جابر کی ذلت کے خواہاں ہوتے ہیں۔ بادشاہ سے منازعت (مخالفت) کرنیوالا موت سے پہلے مرتا ہے مسرف حالت فقر اور قانع حالت غنی میں رہتا ہے۔ تدبیر ملک (بادشاہ) کا فرض ہے کہ رعیت کو بطور غلام اور مال کے نہ سمجھے۔ غمازی (چغلی خوری) دلونین بغض کرتی ہے جاہل کی زبان موت کی گنجی ہے حاجت (ضرورت) حیلون کے دروازہ کو کھول دیتی ہے اسی عزیزا کو تو تھیں علم کی وقتون اور مشکلات کی برداشت نہیں کر سکتا تو تجہ کو جہل کی بندگی کا تحمل ہوتا چاہئے زیادہ غذا کے کھانے سے قوت پیدا نہیں ہوتی ہے بلکہ اوس غذا سے قوت پیدا ہوتی ہے جسکو بدن مضہم کر سکے۔ ادب سیکھنے کیلئے تجربہ کافی اوستاد ہے زمانہ کا انقلاب نصیحت حاصل کرنے کے لئے ایک عمدہ سبق ہے۔ ارسطو سے پوچھا گیا کہ وہ کونسی چیز ہے جو فی لہبہ عمدہ ہے اور اوسکے اظہار کرنے سے ممانعت کیگئی ہے۔ اوس نے جواب دیا کہ اپنی عمدہ خصایل کی تعریف کرنا۔ ارسطو نے اپنے ایک

شاگرد کو ایک مسئلہ سمجھا کر اس سے دریافت کیا کہ آیا تو نے اسکو سمجھا ہے یا نہیں اسنے کہا ہاں۔ ارسطو نے کہا چھکو تیرے قیافہ سے سمجھنے کی علامتیں محسوس نہیں ہوتی ہیں۔ اس نے پوچھا وہ کیا علامتیں ہیں ارسطو نے جواب دیا میں تجھکو مسرد رہنے پاتا ہوں اور سرت سمجھنے کی دلیل ہے ہر جلد چیز عمدہ ہوتی ہے لیکن دوستی جقدر پرائی ہوتی جاتی ہے۔ اوسقدر عمدہ ہی ہوتی ہے۔ ہر ایک چیز کا ایک عمدہ خاصہ ہوا کرتا ہے عقل کا خاصہ اچھی بات کو اختیار کرنا ہے شر کو شہی سے دفع کرنا اگرچہ اچھا ہے مگر شر کو خیر سے دفع کرنا احسن ہے۔ ارسطو نے سکندر کو جو نصیحتیں لی ہیں وہ ذیل میں درج کی جاتی ہیں وہ کہتا ہے کہ جب خدا تیری خواہش کیسوافق فتوحات عطا کرے تو تو اوسکی مخلوقات کے ساتھ عفو جرایم اختیار کر۔ فخر مت کر کیونکہ فخر کرینو الیکا انجام بخیر نہیں دیکھا گیا۔ اسطرح تند خو کو خوش حال سخی کو محسود شریر کو غنی اور ملول (افسردہ دل) کو آشنا پرست ہی نہیں دیکھا گیا۔ ارسطو جب سکندر کو علوم متداولہ خصوصاً سیاست مدن اور سیاست منزل پڑھا چکا تو اسنے سکندر سے چند مسائل پوچھے سکندر نے نہایت حسن لیاقت سے اسکے ہر ایک سوال کا جواب ادا کیا۔ ارسطو بجائے اسکے کہ سکندر کا دل بڑھانیکے لئے اور اوسکی تعریف کرتا اوسکندر کے منہ پر پتھر مارے۔ جو کہ بظاہر ارسطو کی یہ حرکت یہودہ معلوم ہوئی تو لوگوں نے اس سے اسکا سبب پوچھا۔ ارسطو نے بیان کیا کہ یہ لڑکا بادشاہ ہوگا اور مخلوق خدا اوسکی حفاظت میں ہوگی اس فعل سے

ایک حکیم کہتا ہے کہ جس کو مقرب نبائے او سکی شکایت سنتے ہیں احتیاط چاہئے
 کیونکہ حاسدین کبھی خیر خواہ بنکر اور کبھی ناصح ہو کر عرض کردہ مختلف طور پر نظر
 التفات کے پہیرنے کی کوشش کرتے ہیں۔ ۲۔ چغلخوڑ کے دفع کی تدبیر فوراً
 کرنی چاہئے۔ ۳۔ ارکان دولت سے ایسا برتاؤ چاہئے کہ موافقت کا
 اونکو یقین ہو جاوے کیونکہ اونکے اتفاق سے بہت بڑے بڑے مشکل کام آسانی
 سے انجام پا جاتے ہیں۔ ۴۔ دشمن کی چرب زبانی و خوشامد سے فریفتہ ہونا
 چاہئے گو وہ کیسا ہی عاجز ہی و انکسار کرے ۵۔ جب مقصود بدعا حاصل
 ہو جاوے تو او سکی حفاظت و تعمیل میں کاہلی و سستی نہ کرنی چاہئے ایسا نہ
 کہ غفلت میں پھر تدارک ہوسکے اور پشیمانی کچھ کام نہیں آتی ہے۔
 ۶۔ تعمیل سے نقصان ہوتا ہے پس سوچ سمجھ کر کام شروع کرنا چاہئے۔
 ۷۔ تدبیر میں کسی وقت کوتاہی نہ کرنی چاہئے اگر مصلحت ہو تو بے تامل دشمنوں
 میں سے کسی دشمن کے بلا لیتے کی فکر کجاوے کیونکہ لوہا کو لوہا ہی توڑتا
 ہے۔ ۸۔ حاسدون کی شیریں زبانی پر کی طرح اعتماد نہ چاہئے ۹۔ عفو فروری
 ہے بصورت مذرمی جویری ہے۔ ۱۰۔ بجلے انتقام کے احسان کرنا چاہئے۔
 ۱۱۔ جو کام اپنی حالت اور حیثیت کے لائق نہ ہو او سکی طرف متوجہ ہونے
 سے اپنے کاموں سے باز رہنا پڑتا ہے۔ ۱۲۔ علم و استقلال بہت فروری
 ہیں علم سے مرعب ہوتا ہے اور انسان بکسار بجا اعتبار نہیں ہوتا۔ ۱۳۔
 ملازم امین و معتمد ہونا چاہئے تاکہ انتظام میں خرابی واقع نہ ہو۔ ۱۴۔
 زمانہ کے انقلاب اور مصیبت سے گہرا کر رکھنا نہ ہونا چاہئے کیونکہ مافل

ہر نہ مانہ میں رنج و یلما میں مبتلا رہے ہیں اور احمق اور غافل ہمیشہ بے فکری میں زندگی بسر کرتے ہیں۔ دنیا کی خوشی تھوڑی ہے اور خوشی کا نام زیادہ۔ حاکم و عالم کے بد ہونے سے عالم بد ہو جاتا ہے وگذا اگلے بد مزاجی و نخل تمام ہنرون کو غارت کر دیتے ہیں۔ مذہبی سباحہ مرض دیکر مانگنے سے ڈھو بونے و سوتی جاتی رہتی ہے۔ پانچ قسم کے لوگوں پر یاسینکے اور اونکو جو ٹا سمجھنے اگر چہ وہ سچے ہوں۔ جو کہے کہ بڑے سے معر کون میں لڑا ہوں اور اسکے بدن پر کوئی زخم نہ ہو اگر چہ وہ بہادر ہو۔ وہ کم تقریر جو کہے میں نے بڑی بڑی کتابیں پڑھی ہیں اور علم و عقل سیکھا ہے لیکن سوال و جواب میں ڈرے۔ وہ زاہد جو عبادت کا دعویٰ کرے اور موٹا ہو۔ وہ کمزور جو جوانی کے زور کا حال بڑھانے میں بیان کرے اگر چہ پہلوان ہو۔ جو تو نگری کا حال مغلسی میں کہے اگر چہ وہ امیر ہو۔

تو اول سوچ لو دلیں کہ تو ہے کون اور کیا تری کیا ذات ہے کیا نام کیا کام کرتا ہے جب ان چیزوں سے جب اپنے تین کچھ چیز ٹھراوے یہ چیزیں تو غرض کیا ہیں تو اپنا ہی نہیں بلکہ تو کچے سوت کا دہاگا عبت بل ہیج کہا تا ہے تو کیا جانے کہ کچھ کونے کس چرنے میں کاتا ہے تا شاہے مزا ہے سیر ہے کیا کیا انا نا نا

گمازی ہے شرابی ہے اچکا ہے لیٹر ہے
 مسافر ہے وطن ہے پاترا اسجاہ ڈیرا ہے
 تو اسکے بعد پھر کہو یہ میرا ہے یہ تیرا ہے
 کچھ اور بھیخیز ناوان یہ کس غفلت نے گھیرا ہے
 یہ سب وہم غلط ہے اور قصور ہم تیرا ہے
 تو کیا جانے کہ کچھ کس اشیرن میں ایشیرا ہے
 مصور نے عجب کچھ رنگ قدرت کا کبیرا ہے

باب الثمانی - فمنہ ماروی عن ابی بنی علی الدد علیہ وسلم انہ قال خصلتان

باب ہے دو چیز کے بیان میں۔ سوا وسین سے وہ ہے کہ روایت کیا گیا ہے بنی علی الدد علیہ وسلم

لا شیء افضل منہما الا یمان باللہ والنفع للمسلمین وخصلتان لا شیء اخبت منہما الا ان

سے انہوں نے فرمایا دو خصلت ہیں کہ اونے بہتر کوئی شے نہیں ایمان ساتھ اللہ کے اور نفع۔ سلما نو کو

باللہ والضر بالمسلمین۔ وقال علیہ السلام علیکم بحج السہ العلماء واستماع کلام الحكماء

اور دو خصلت میں کہ اونے بھی کوئی شے نہیں شرک کرنا اللہ کے ساتھ اور کہہ دینا سلما نو کو۔ اور فرمایا حضرت رسول

قال اللہ تعالیٰ یحیی القلب المیت بنور الحکمة کما یحیی الارض المیتة بماء المطر۔

علیہ السلام لازم کبر و عطا کے پاس بیٹھا اور حکیموں کا کلام سنا کیونکہ اللہ تعالیٰ جلا ما ہے دل کو جو گوساتہ بوزکیت جیسا جلا تا زمین سزی ہو گیا

باب التلاسی عن ابی بکر الصدیق ثلاث لا یدرک ثلث الغنی بالمعنی

یا حسین بن چیز کے بیان میں اور روایت ہے حضرت ابو بکر صدیق سے تین چیزیں ہیں کہ تین چیزوں سے نہیں ہوتیں دو تہندی خواہوشے

والشباب باخضاب والصحی بالادویۃ باب الریاضی وعن عبد اللہ بن مسعود

اور جوانی خضاب کر نیچے اور صحت دو اونے۔ باب ہے چار چیز کے بیان میں۔ اور روایت ہے عبد اللہ

رضی اللہ عنہ قال اربعۃ من ظلمۃ القلب یطن شعبان من غیر مبالاة و صحبتہ

بن مسعود رضی اللہ عنہ سے فرمایا چار چیزیں ہیں اللہ بیری دل کی پیشہ ہر آہ الی بردالی سے اور صحبت ظالموں کی

الظالمین و تسیان الذلوب الماھیۃ وطول الامل واربعۃ من نور القلب یطن

اور جو لگنا ہوں پہلے کا اور امید وراز اور چار چیزیں ہیں روشنی دل کی

جائع من حذر و صحبتہ الصالحین وحفظ الذلوب الماھیۃ وقصر الامل۔

یعنی پیٹ ہو کا خوف سے اور صحبت نیکوں کی اور یاد رکھنا گناہوں پہلے کا اور امید کوتاہ۔

وعن علی رضی اللہ عنہ انہ قال اربعۃ اشیاء قلبیہا کثیر الوجع والفقر والنار

اور روایت ہے علی رضی اللہ عنہ سے کہ اُنہوں نے فرمایا جاچیزین نہوڑی بہتہین درد او فری اور اگل

والعداۃ۔ وعن بعض الحكماء من اشتغل بالشهوات فلا بد له من البساع

اور دشمنی اور روایت ہے بعض حکیموں سے جو شخص شغل بکڑے خواہشو لگا تو ضرور ہین او سکو عورتین اور

ومن اشتغل بجمع المال فلا بد له من الحرام ومن اشتغل بمنافع المسلمين

جو شخص شغل بکڑے مان جمع کرنیکا تو ضرور ہے او سکو حرام اور شخص شغل بکڑے پہلانی مسلمانو لگا تو ضروری

فلا بد له من المداۃ ومن اشتغل بالعباۃ فلا بد له من العلم وعن علی

او سکو خاطر داری اور جو شخص شغل بکڑی عبادت لگا تو ضروری او سکو علم اور روایت ہے علی رضی اللہ عنہ سے

رضی اللہ عنہ ان اصعب الاعمال اربع حفال العفو عند الغضب والجدو

کہ سخت تر عمل چار خصلتین میں معاف کرنا غصے میں اور بخشش کرنی تنگی میں اور پارسائی

فی العسرة والعفة فی الخلوۃ وقول الحق لمن يخافه اوسر جوہ فی الزبور

متھالی میں اور کلمہ حق کہتا جس کے سے خوف ہو یا امید اور زبور میں کہ وحی بھی اللہ تعالیٰ حضرت

اوحی اللہ تعالیٰ اونی واود علیہ السلام ان العاقل الحكيم لا يخلو من

واود علیہ السلام کی طرف کہ عقل مند وانا خالی کہنیں

اربع ساعات ساعۃ فیہا یتاجی ربہ وساعۃ فیہا یحاسب نفسه وساعۃ

چار ساعتوں نے ایک ساعت میں مناجات کرے اپنے رب سے اور ایک ساعت میں محاسبہ کرے اپنے نفس

میشی فیہا الی اخوانہ الذین یخبرونہ بعبوبہ وساعۃ فیہا یخلی بدين نفسه

سے اور ایک ساعت میں جاوے۔ اپنے ایسے بہاؤنکے پاس کہ جزویوں میں او کے عیبوں کی اور ایک

وین لذاتہا الحلال وقال بعض الحكماء جمیع العبادات من العبودیۃ

ساعت میں چوڑے نفس کو ساتھ لذتوں حلال کے اور کہا بعض حکیموں نے تمام عبادتیں بندگی کا

بہن دینا توفیق دعا کی مگر تیار کرتا ہے اور کے لئے قبولیت اور نہیں دینا توفیق استغفار کی مگر تیار کرتا ہے

الاستغفار الا وقد اعد له الغفران ولا يعطيه التوبة الا وقد اعد له القبول

اور کے لئے بخشش اور نہیں دینا ہے توفیق توبہ کی مگر تیار کرتا ہے اور کے لئے قبول اور نہیں دیتا ہے

ولا يعطيه الصدقة الا وقد اعد له التقبل - وعن ابی بکر بن الصديق

توفیق صدقہ کی مگر تیار کرتا ہے اور کے لئے قبول ہونا۔ روایت ہے حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ

رضی اللہ عنہ الظلمات خمس والبرق خمس حسب الدنيا ظلمة السراج لا التقوى

سے اندھیرے پانچ ہیں اور چراغ اور کے پانچ ہیں محبت دنیا کی اندھیرا ہے اور چراغ اور کا پیر پیر کاری

والذنب ظلمة والسراج له التوبة والصبر ظلمة والسراج لها لا الله الا

ہے اور گناہ اندھیرا ہے اور چراغ اور کا توبہ ہے اور صبر اندھیرا ہے اور چراغ اور کا کلمہ

اللہ محمد رسول اللہ والآخر ظلمة والسراج لها العمل الصالح والفرط

لا اللہ محمد رسول اللہ اور آخرت اندھیرا ہے اور چراغ اور کا عمل نیک ہے اور بڑی صراط

ظلمة والسراج له اليقين - وعن عمر رضی اللہ عنہ انه قال موقوفا عليه

اندھیرا ہے اور چراغ اور کا یقین ہے۔ اور روایت ہے حضرت عمر رضی اللہ عنہ سے یہ روایت

او موقوفا الى ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم لولا ادعاء الغیب لشهدت

اوس سے ہے یا پنی ہے بنی صلی اللہ علیہ وسلم تک کہ کہا ہے جو نہو دعویٰ سے غیب کا گواہی دینا

على خمس نفرات من اهل الجنة الفقير صاحب العیال والمراة الراضی

پن پانچ آدمیوں پر کہ وہ ہستی بن فقیر کہنے والا اور وہ عورت کہ راضی ہے اوس سے خاوند

علیہا زوجہا والمتصدقة یسیر معا علی زوجها والراضی عنہ الواہ والنائب

اور کا اور بخشنے والی اپنی سہر کی خاوند کو اور جس سے راضی ہوں مان باب اور توبہ

من الذنب - وعن عبد اللہ بن عمر بن العاص رضی اللہ عنہما خمس من

کرنیوالگناہ سے اور روایت ہے عبد اللہ بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہما سے پانچ چیزیں جس شخص میں

کن فیہ سعد فی الدنیا والآخرة اولہا ان یدکر لالہ الا اللہ محمد رسول

ہوونگی نیک بخت ہوگا دنیا و آخرت میں پہلے کہ ذکر کرے کلمہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ کا ہر وقت

اللہ وقتا بعد وقت واذا ابتلی ببلیۃ قال انا للہ وانا الیہ راجعون ولا

اور جب مبتلا ہو کسی بلا میں کہے انا للہ وانا الیہ راجعون ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اور جب

حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم واذا اعطی نعمتہ قال الحمد للہ رب

نعمت وعبادے کہے الحمد للہ رب العالمین شکر النعمۃ اور جب شروع کرے کچھ کام کے

العالمین شکر النعمۃ واذا ابتداء فی شئی قال بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم اللہ الرحمن الرحیم اور جب نظر ہو اس

واذا افرط منہ ذنبا قال استغفر اللہ العظیم والتوب علیہ - وعن ابی

سے گناہ کے استغفر اللہ العظیم - روایت ہے حضرت

صلی اللہ علیہ وسلم اغتسم خمساً قبل خمس شبابک قبل صرک وصمک قبل

نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے غلنت جان پانچ چیز کو پہلے پانچ کے جوانی اپنی کو پہلے بڑاپے کے اور تندرستی

سقمک وغماک قبل فقرک وجماک قبل موتک وقرانک قبل شغلک - وقال

کو پہلے بیماری کے اور تنگری کو پہلے فیرے کے اور زندگی کو پہلے موت کے اور فراغت کو پہلے مشغولی کے

عمر رضی اللہ عنہ رأیت جمیع الاخلاء فلم ارجلہ افضل من حفظ اللسان ور

اور کہا حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے دیکھا میں نے سب دوستوں کو سونڈیکھا میں نے کوئی دوست اچھا لگنا

أیت جمیع اللباس فلم ارجلہ افضل من الوری رأیت جمیع المال

رکھنے نہ پائے اور دیکھا میں نے سب لباسوں کو سوند لکھا میں نے کوئی لباس اچھا پیرکار ہی اور دیکھا میں نے کچھ
 کو سوند لکھا میں نے کوئی مال اچھا
فلم ار مالا افضل من القناعة ورأيت جميع البر فلم ار بر افضل من النصيحة
 قناعت سے اور دیکھا میں نے تمام نیکیوں کو سوند لکھی میں نے کوئی نیکی اچھی نصیحت سے اور دیکھا میں نے
ورأيت جميع الاطعمه فلم ار طعاما الا الذي تزرع - باب السداسی - قال البنی
 سب کھانوں کو سوند لکھا میں نے کوئی کھانا الاذی تزرع ہے - باب ہے چہ چیز کے بیان میں - فرمایا
صلى الله عليه وسلم ستة اشياء هم غريبة في سنة مواضع المسجد غريب فيما بين قوم
 حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم چہ چیزیں ہیں کہ وہ غریب ہیں چہ جگہ میں مسجد غریب ہے اس قوم میں
لا يصلون فيه والمصحف غريب في منزل قوم لا يقرءون فيه والقران
 کہ نماز پڑھیں اس میں اور قرآن غریب ہے اس گہر میں کہ پڑھیں اس میں اور قرآن غریب
غريب في جوف الفاسق والمرأة المسلمة الصالحة غريبة في يد رجل
 ہے بیٹھ میں فاسق کے اور عورت مسلمان نیک غریب ہے مرد ظالم
ظالم سيء الخلق والرجل المسلم الصالح غريب في يد امرأة رديئة سيئة
 بد خلق کے ہاتھ میں اور مرد مسلمان نیک غریب ہے عورت بری بد خلق کے ہاتھ
الخلق والعالم غريب بين قوم لا يسمعون اليه ثم قال البنی عليه السلام ان الله
 میں اور عالم غریب ہے اس قوم میں کہ نہیں سنتے اس کا کلام پھر حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم
لقال لا ينظر اليهم يوم القيمة لظن الرحمة وقال البنی صلی الله عليه
 نے یہ فرمایا کہ اللہ تعالیٰ نہیں دیکھے گا اور کبیر طرف دن قیامت کے نظر رحمت سے اور فرمایا حضرت
وسلم ستة لعنهم ولعنهم الله تعالى وكل بني حجاب الدعوات الزايد
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے چہ شخص ہیں کہ لعنت کی میں نے اور لعنت کی اللہ تعالیٰ نے اور تمام

فی کتاب اللہ تعالیٰ والمکذوب بقدر اللہ تعالیٰ والمسلسل بالحرکت
 انبیاء کی دعا مقبول ہے بڑا نبیوالا اللہ تعالیٰ کی کتاب میں اور چھٹا نبیوالا تقدیر اللہ کو اور چھٹا
 لیغز من اذله اللہ تعالیٰ ویدل من اعزہ اللہ المستحل لحرام اللہ
 حاصل کر نبیوالا زبردستی سے کہ عزت دے اللہ تعالیٰ کی ذہن کئے ہوئے کو اور ذلت دے اللہ کے عزت دے
 تعالیٰ والمستحل من عتبرتی ما حرم اللہ و تارک لسننتی فان اللہ تعالیٰ
 ہوئے کو اور حلال پھراوے اللہ کے حرام کو اور حلال پھراوے میری اولاد سے جو بات کہ حرام کی اللہ اور چھٹا
 لا یتظر الیہم یوم القیمۃ لظہر الرحمۃ۔ وقال علی رضی اللہ عنہ اشیا
 والا یہ طریقہ کا بے شک الہ نہیں دیکھا اذکے طرف دن قیامت کے نظر رحمت۔ اور علی فرمایا ہے کہ نعمتیں چہ چہ
 الاسلام والقرآن و محمد رسول اللہ والعافیتہ والستر والفقہ عن
 ہیں اسلام اور قرآن اور محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور تندرستی اور پوشش اور بے بر ملا
 الناس وعن یحییٰ بن سعافن الرازی رحمۃ اللہ العلم دلیل العمل
 آدمیوں نے۔ اور روایت ہے یحییٰ بن سعافن الرازی رحمۃ اللہ سے علم ہے دلیل عمل کا اور
 والقیم و عا و العلم والعقل قائد اللیخیر والیہومی حركب للذنوب
 ہم باسن ہے علم کا اور عقل کہنے والی ہے نبی کی طرف اور خواہش سواری ہے گناہوں کی اور مال
 والمال رداء المتبکین والدنیا سوق الاخرۃ وقال ابو ذر جہت
 جا رہے متبکین کی اور دنیا بازار ہے آخرت کا اور کہا بزرگ چہر نے چہ فصلتین برابر ہیں تمام
 خصال لقل جمیع الدنیا الطعام المرئی والولد الصالح والنزوحیۃ
 دنیا کی کہا ناہم ہو نبیوالا اور لڑکانیک نخت اور بیوی موافق اور کلام مضبوط اور
 الموافقۃ والكلام المحکم وکمال العقل وصحة البدن۔ وعن بعض

جو سی عقل اور تندرستی بدنکی۔ اور روایت ہے

العلماء انه قال من لم يخش الله لم ينج من زلّة اللسان ومن لم يخش الله لم ينج

بعض حکیم سے کہ اوشے کہا جو شخص ہنیں ڈرا اللہ سے نجات ہنیں پائی اوشے نغزش زبانے اور جو شخص

على الله لم ينج قلبه من الحرام والشبه ومن لم يكن ايسا عن الخلق لم ينج

ہنیں ڈرا اللہ کے پاس جانے سے نجات ہنیں پائی اوشے دل نے حرام اور شہہ سے اور جو شخص نا امید

من الطمع ومن لم يكن حافظا على عمله لم ينج من الرياء ومن لم يتقن

ہوا خلق سے نجات ہنیں پائی اوشے طمع سے اور جو شخص نہوا لگا ہیان اپنے عمل پر نجات نہ پائی اوشے ریا سے اور جس

بالله على احتراس قلبه لم ينج من الحسد ومن لم ينظر الى من هو افضل

شخص نے مدد نہ مانگی اللہ سے لگا ہیان دل پر نجات نہ پائی اوشے حسد سے اور جس شخص نے نہ کیا اوش شخص کے طرف

منه علما وعلما لم ينج من العجب۔ وقال يحيى بن معاذ رحمه الله من اعظم

کہ وہ افضل ہے اوش سے علم و عمل میں نجات نہ پائی اوشے خود پسندی سے اور کہا ہے یحییٰ بن معاذ نے فرمایا

الا عتر عندى التامى فى الذنوب على رجاء العفو من غير تداومة و

بڑے فریب سے ہے نزدیک میرے دیر کھینچی گناہوں میں باسید بخشش کے بہ دن تداومت کے اور

توقع القرب من الله تعالى بغير طاعة و انتظار زرع الجنة بيند النار

امید واری قربت اللہ تعالیٰ کی بدون بندگی کے اور انتظار ہی کہتی جنت کی ساتھ بیج و دوزخ کے اور

و طلب دار الطيبين بالمعاصي و انتظار الجزاء بغير عمل و التمس على الله

ڈھونڈھنا مکان فرمان بردار و نگا ساتھ گناہوں کے اور انتظار بدے کا بدون عمل کے اور

عز وجل مع الافراط۔ باب السباعی۔ وقال ابو بكر الصديق

آرزو اللہ عزوجل سے زیادتی کے ساتھ۔ باب ہے سات سات چیزوں کے بیان میں۔ اور کہا حضرت ابو بکر صدیق

رضی اللہ عنہ البخیل المیخلمون احدی السبع اما ان یموت فیرثه من یرذل
رضی اللہ عنہ فی بخیل بختانین ہے ایک چیز سے سات میں سے یا تو مر جائی سوارث ادکا ہوتا ہے
مالہ و شیئہ لغیر ما امر اللہ لعلہ او یسلط اللہ علیہ سلطاناً جائراً فیاخذہ
وہ شخص کہ خرچ کرے اسکا مال اور صرف کرے غیر حکم اللہ تم کے میں یا غالب کر دیتا ہے اللہ اوپر
منہ بعد تذلیل نفسه او یبیح لہ شہوۃ یفسد علیہ مالہ او یرید و لہ
کسی بادشاہ ظالم کو سولیتا ہی وہ مال ادس سے ذلت او سکو دیکر یا بید کر دیتا ہے او میں شہوت کہ خراب
راعی فی بناہ او عمارۃ فی ارض خراب فیذہب فیہ مالہ او یصیب
کرے وہ او میں مال اپنا یا بید ہوتی ہے او سکو عقل مکان بنانے کی زمین ویران ہن پر جاتا رہے او میں مال او سکا
لہ نکیبۃ من نکبات الدنیا من غرق او حرق او سرقتہ و ما اشبہہ ذالک
یا بیح او سکو مصیبت دنیا کی مصیبتوں سے ڈبنے سے یا جلنے سے یا جو ریسے او جو مانند انکے ہے یا بیح او سکو
او یصیبہ علۃ و ایثمۃ فینفق مالہ فیہا و اتہا او یدفنتہ فی موضع من المواضع
بیماری ہمیشہ کی پر خرچ کرے مال اپنا او سکے علاج میں یا گاڑے او سکو کسی جگہ میں سے مکانوں
فیناہ فلا یجدہ۔ قال عمر رضی اللہ عنہ من کثر تکلمہ قلت علیہتہ و من استخف
میں سے پر سوا کو پر نہ پاؤ۔ کہا حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے جس شخص کا ہنسنا بہت ہو اکم ہونی بہت ہوگی
بالناس استخف بہ من اکثر فی شیء عرف بہ و من کثر کلامہ کثر سقطہ و
اور جس شخص نے خفیف کیا آدمیوں کو خفیف کیا گیا وہ اور جس شخص نے کثرت کی کسی چیز کی چپاٹا گیا
من کثر سقطہ قل حیاء و من قل حیاء و قل و رعہ و من قل و رعہ
اوس سے اور جس شخص کے بہت کلام ہوئے بہت ہونی بیہودگی او سکی جگہ سے کثرت ہوگی کم ہونی جیادگی کم ہونی بہتر
مات قلبہ۔ و قال علی رضی اللہ عنہ البہتان علی البرایا اتقل

اوسکی اور جس شخص کی پرہیزگاری کم ہوئی ورا دل اوسکا۔ اور فرمایا حضرت علی رضی اللہ عنہ نے بہتان کرنا لوگوں کو نہرہاری بناؤ

من السماء والحق اوسع من الارض وقلب القانع اغنى من

آسمان سے اور حق فرخ زیادہ ہے زمین سے اور دل قناعت کرنے والی کا تو تنگ زیادہ ہے دریا سے اور دل

الجحر وقلب المنافق اشد من الحجر والسلطان الجائر احر من

سنان کا سخت زیادہ ہے بہتر سے اور بادشاہ ظالم گرم زیادہ ہے آگ سے اور حاجت طرف بخیل کے ہنڈی

النار والحاجة الى اللئيم ابرو من الزمهرير والصبر احر من السم

زیادہ ہے زہریر سے اور صبر کڑوا زیادہ ہے زہر سے

قال ابو بكر الصديق رضي الله عنه ثمانية اشياء هتن زينة

کہا حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نے آٹھ چیزیں زینت ہیں آٹھ چیزوں کی پرہیزگاری زینت ہے

اشياء العفاف زينة الفقر والشكر زينة النعمة والصبر زينة البلاء

فقر کی اور شکر زینت ہے نعمت کی اور صبر زینت ہے مصیبت کی اور تواضع زینت ہے عادت کی

والتواضع زينة الحب والحلم زينة العلم والتذلل زينة المتعلم

اور علم زینت ہے علم کی اور عاجزی زینت ہے سیکھنے والی اور کثرت روائی زینت ہے خوف

وكثر البكاء زينة الخوف وترك المنة زينة الاحسان والخشوع

کی اور احسان نہ کہنا زینت ہے احسان کی اور سباز کرنا زینت ہے

زينة الصلوة۔ وقال عمر رضي الله عنه من ترك فضول الكلام

سار کی اور کہا حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے جس شخص نے چھوڑی زیادتی کلام کی

منح الحكمة ومن ترك فضول النظر منح خشوع القلب ومن

دیگیا حکمت اور جس شخص نے چھوڑی زیادتی نظر کی دیگیا عاجزی دل کی اور جس شخص نے چھوڑی زیادتی

ترک فضول الطعام منخ لذة العبادة ومن ترک فضول

کہا نیکی دیا گیا لذت عبادت کی اور جس شخص نے چھوڑ دی زیادتی ہنسی کی دیا گیا ہیبت اور جس شخص نے چھوڑی

الضحک منخ الہیبة ومن ترک المزاح منخ الہیبة ومن ترک

دل لگی دیا گیا روشنی اور جس شخص نے چھوڑی محبت دنیا کی دیا گیا محبت آخرت کی اور جس

حب الدنيا منخ حب الاخرة ومن ترک الاشتغال بعبوب

شخص نے چھوڑا شغل غیر کے عیبوں کا دیا گیا اصلاح اپنے عیبوں کی اور جس شخص نے

غیره منخ الاصلاح بعبوب نفسه ومن ترک التمسس فی کیفیتہ

چھوڑا جستجو کو کیفیت صفات اللہ تعالیٰ میں دیا گیا بیزاری نفاق

اللہ لثوائے المنخ الہیراءة من النفاق وعن علی رضی اللہ عنہ لا

سے اور روایت سے علی رضی اللہ عنہ سے نہیں بہتری اوس نماز میں کہ نہیں عاجزی

خیر فی صلوة لا خشوع فیہا ولا خیر فی صومہ لا امتناع فیہ عن اللغو

اوس میں اور نہیں بہتری اوس روز میں کہ نہیں رکنا اوس میں لغو سے اور نہیں بہتری

ولا خیر فی قراءۃ لا تدبر فیہا ولا خیر فی علم لا وسیع فیہ ولا خیر فی

اوس قرات میں کہ نہیں فکر اوس میں اور نہیں بہتری اوس علم میں کہ نہیں پرہیزگاری اوس میں

مال لا سخاوة فیہ ولا خیر فی اخوة لا حفظ فیہا ولا خیر فی لغتہ لا

اور نہیں بہتری اوس مال میں کہ نہیں سخاوت اوس میں اور نہیں بہتری اوس برادری میں کہ نہیں حفاظت اوس میں

بقاۃ لہا ولا خیر فی دعا ولا اخلاص فیہ۔ باب التسامی

اور نہیں بہتری اوس لغت میں کہ نہیں بقا اوس کو اور نہیں بہتری اوس دعا میں کہ نہیں اخلاص اوس میں سب لوگوں پر دیکھا

وقال عمر رضی اللہ عنہ ان ذریتہ الشیطان تسعۃ زلیتون و وثین و

اور فرمایا حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے بے شک اولاد شیطان کی تو قسم سے زلیتون اور وثین اور نقوس
 نقوس و اعوان و هفان و مرة و الموسط و واسم و ولہان فاما
 اور اعوان اور هفان اور مرة اور موسط اور واسم اور ولہان لیکن زلیتون سودہ بازار دن
 زلیتون فهو صاحب الاسواق فنیصب فیہا رأیہ و اما وثین فهو صاحب
 والاسم کما کرنا ہے اور وثین چند اپنا ولیکن وثین سودہ مصیبتوں اور لیکن اعوان سودہ
 المصیبات و اما اعوان فهو صاحب السلطان و اما هفان فهو
 بادشاہ کا ہے اور لیکن هفان سودہ شراب والاسم
 صاحب الشراب و اما مرة فهو صاحب المزامیر و اما نقوس
 اور لیکن مرة سودہ مزامیر والا ہے اور لیکن نقوس سودہ
 فهو صاحب المجوس و اما الموسط فهو صاحب الاخبار یقیمانی اقوالہ
 یار مجوس کا ہے اور لیکن موسط سودہ اخبار والاسم کہ ڈالتا ہے
 الناس ولا یجدون لها اصل و اما الداسم فهو صاحب البیوت اذا
 آدسیونکے موہنوں میں اور ہین پاتے ہیں اور لیکن واسم
 و دخل الرجل المنزل و لم یسلم و لم یذکر اسم اللہ تعالیٰ اوقع فیما
 سودہ گروں والاسم موت داخل ہوا مرد گہر میں اور سلام نکیا اور
 یتیم المنازعة حتی یقع الطلاق و الخلع و الفرب و اما ولہان
 یاونکیا نام خدا تعالیٰ کا ڈالتا ہے اور ہین چگرا بیانگ کہ واقع ہوتی ہے طلاق
 فہو یوسوس فی الوضوء و الصلوہ و العبادات - وعن عثمان رضی
 اور علی اور مارنا اور لیکن ولہان سودہ وسوس ڈالتا ہے وضو اور نماز اور عبادتوں میں - اور روایت ہے

تواضع کرنیوالا ہو اور ساتویں نرمی ہمیشہ اویکے ساتھ مہربانی حاضر ہو اور آہوین محبت ہمیشہ ساتھ اویکے

والتاسع علم نافع معہ حلم و اتم و العاشر ايمان و اتم معہ عقل ثابت

اور نویں علم نفع دینے والا اویکے ساتھ بردباری ہمیشہ ہو اور دسویں ایمان اویکے ساتھ عقل ثابت ہو

و قال عثمان رضی اللہ عنہ اضع الاشياء عشرۃ عالم لا یستعمل عنہ و علم لا

اور کہا حضرت عثمان رضی اللہ عنہ نے بڑی ضائع ہونیوالی دس چیزیں ہیں عالم کہ نہ پوچھا جائے

یعمل بہ و رأی صواب لا یقبل و سلاح لا یستعمل و مسجد لا یصلی فیہ

اوس سے اور علم کہ نہ عمل کیا جائے ساتھ اویکے اور تدبیر نیک کہ نہ قبول کیا جائے اور ہتھیار کہ نہ استعمال

و مصحف لا یقرأ عنہ و مال لا ینفق منہ و خیل لا یرکب و علم الزہد

کیا جائے اور مسجد کہ نہ نماز پڑھی جاوے اور قرآن کہ نہ پڑھا جاوے اوس سے اور مال کہ نہ خرچ

فی بطن من یرید الدنیا و عمر طویل لا یتیز و وقیہ لسفرہ و قال

کیا جائے اوس سے اور گھوڑا کہ نہ سواری کیا جائے اور علم درویش کا بیٹھ میں اوس شخص کے

علی رضی اللہ عنہ العلم خیر میراث و الادب خیر حرفتہ و التقوی

کہ چاہے دنیا کو اور عمر بڑی کہ نہ سامان کرے اور سین واسطے سفر کے اور کہا حضرت علی رضی اللہ

خیر الزاد و العبادۃ خیر لبضاعۃ و العمل الصالح خیر قائد و حسن الخلق

عنہ نے علم اچھی میراث ہے اور ادب اچھا پیشہ ہے اور تقوی اچھا گوشہ ہے اور عبادت اچھی

خیر قرین و العلم خیر وزیر و القناعۃ خیر غنی و التوفیق خیر عون

بمخفی ہے اور عمل نیک اچھا کنبے والا اور نیک خلق اچھا ساتھی ہے اور بردباری اچھا وزیر ہے

و الموت خیر مؤدب و قیل جمع لبعض الملوک خمسۃ من العلماء

اور قناعت اچھی تو نگری ہے اور توفیق اچھی مدد ہے اور موت اچھی ادب دینوالی ہے اور کہا گیا

والحکماء فامرهم ان يتكلم كل واحد منهم بحكمة فتكلم كل واحد منهم بحکمتين
 اکہٹا کی بجھے بادشاہ نے پانچ شخص کو عالموں اور حکیموں سے سو حکم کیا اونکو کہے ہر ایک اور حکمت
 فصارت عشرة فقال الاول خوف الخالق امن وامنه كفر وامن
 کی بات تب بولا ہر ایک اور حکمتیں پھر سو گئیں دس سو کہا پہلے نے خوف کرنا خدا سے امن
 المخلوق عتق وخوفه ريق وقال الثاني الرجاء من اللد للعالی غنى
 یعنی رہنا دوس سے کوئی بچا اور امن رکھنا مخلوق سے آزاد ہونا ہے اور خوف اور سکا کرنا غلام ہونا ہے
 لا يفره فقر والياس عنه فقر لا ينفع معه غنى وقال الثالث لا يفر
 اور کہا دوسرے نے امید واری اللہ تعالیٰ سے تو نگری سے کہ نہیں مزر کرتی اور کو فیری اور نا امید
 مع غنى القلب فقر الكليس ولا ينفع مع فقر القلب غنى الكليس وقال الرابع لا يزود
 اور کس فیری ہے کہ نہیں نفع دیتی اور کسے ساتھ تو نگری اور کہا تیسرے نے نہیں مزر دیتا ساتھ تو نگری
 غنى القلب مع الجود والاغنى ولا يزود فقر القلب مع غنى
 دلکی خالی ہونا کیسے کا اور نہیں نفع دیتی ساتھ فیری دیکھ تو نگری کیسے کی اور کہا چوتھے نے نہیں بڑھتی
 الكليس الا فقرا وقال الخامس اخذ القليل من الخير خير من ترك
 ہے تو نگری دلکی ساتھ بخشش کے مگر تو انگری اور نہیں بڑھتی ہے فیری دلکی ساتھ پڑھنے
 الكثير من الشر وترك الجميع من الشر خير من اخذ القليل من
 کیسے کی مگر فیری لین اور کہا باجوین نے لینا تو ڈاگر سے بہتر ہے چوڑے بہت شر سے اور چوڑے
 الخير قال النبي صلى الله عليه وسلم عشرة نفر لن يقبل الله تعالى
 تمام بنی آدم بہتر لینے تو شر سے۔ فرمایا حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے دس شخص ہیں کہ قبول نہیں کرتا
 صلاتهم رجل صلي وحيد البغير فراعرة ورجل لا يؤدّي الزكوة

اللہ تعالیٰ اونکی نماز جو مرد کے نماز پڑھے کیلا بدون قرات کے اور جو مرد کے نذ سے زکوٰۃ
 ورجل یوم عم تو ما و عم له کارھون ورجل مملوک آبق ورجل
 اور جو مرد کے امام ہو تو م کا اور وہ اوس سے ناخوش ہوں اور جو مرد کے غلام بنا گا ہوا ہے اور جو مرد
 شارب الخمر مد من و مرأة باتت و زوجہا ساخط علیہا و مرأة حرة
 کہ شراب پینے والا ہمیشہ ہے اور جس عورت نے کرات گزار ہی اور خاندان کا غصے رہا اور جو عورت
 نفسی بغیر خمار واکل الربوا و الامام الجائر ورجل لا تنہاہ صلاتہ
 آزاد نماز پڑھے بدون اور ڈہنی کے اور کہانے والا بیاج کا اور بادشاہ ظالم اور وہ مرد کہ
 عن الفحشاء و المنکر لایزداد من اللہ تعالیٰ الا بعداً - و عن
 ہوا اوسکو نغزے بیجائی اور برائی زیادہ نہیں ہوتا اللہ کی طرف سے مگر دور ہونا۔ اور روایت ہے
 بعض الحكماء طلبت عشرة فی عشرة موطن فوجدتها فی عشرة اخری
 بعض حکیم سے طلب کیا بیٹھے دس چیز کو دس جگہ میں سو پایا میں نے اوسکو اور دس میں طلب کیا میں نے
 طلبت الرفعة فی التكبر فوجدتها فی التواضع و طلبت العبادة فی الصلوة
 بلند می کو تکبر میں سو پایا میں نے اوسکو تواضع میں اور طلب کیا میں نے عبادت کو نماز میں سو پایا میں نے
 فوجدتها فی الورع و طلبت الراحة فی الحرص فوجدتها فی الزهد
 اوسکو بہتر گامی میں اور طلب کیا میں نے آرام کو حرص میں سو پایا میں نے اوسکو زہد میں اور
 و طلبت نور القلب فی صلوة النهار جہرا فوجدتها فی صلوة اللیل سرا و
 طلب کیا میں نے نور دل کا دن کی نماز میں ظاہر میں سو پایا میں نے اوسکو رات کی نماز میں چھپ کر
 طلبت نور القیمة فی الجود و السخاوة فوجدتها فی العطش فی الصوم
 اور طلب کیا میں نے نور قیامت کا بخشش اور سخاوت میں سو پایا میں نے اوسکو پیاس روزے میں

و طلبت اجواز علی الصراط فی اضحیة فوجدتها فی الصدقة و طلبت النجاة
 اور طلب کیا میں نے گذرنا بل صراط پر سے قربانی میں سو پایا میں نے اوسکو صدقے میں اور طلب کی میں نے
 من النار فی المباحات فوجدتها فی ترک الشهوات و طلبت حب الد
 نجات اگ سے مباح چیزوں میں سو پایا میں نے اوسکو خواہشوں کے چھوڑنے میں اور طلب کی میں نے
 تعالیٰ فی الدنيا فوجدتها فی ذکر اللہ تعالیٰ و طلبت العاقبة فی الجامع
 محبت اللہ تعالیٰ دنیا میں سو پایا میں نے اللہ تعالیٰ یاد میں اور طلب کیا میں نے آرام جماعت میں
 فوجدتها فی العزلة و طلبت نور القلب فی المواعظ و قراءة القرآن
 سو پایا میں نے اوسکو تنہائی میں اور طلب کیا میں نے نور دل کا نصیحتوں میں اور قرآن پڑھنے میں سو پایا
 فوجدتها فی التفکر و البکاء۔

میں نے اوسکو فکر کرنے میں اور رونے میں۔

یہ چند پسند و منہ و انتخابات اقوال حکما و علماء و عقلا و اخبار و آثار ہیں جنکو
 میں نے اپنے ذوق کے موافق انتخاب کیا تھا بہت بڑا حصہ انکا شامل
 کتاب کے ہو گیا ہے ایسقدر باقی رہ گیا تھا۔ جو نصیحتیں ^{بصفت} لکھان وغیرہ کے
 مختلف حکیموں کے نام سے مشہور ہیں اونکی حقیقت یہ ہے کہ مختلف زمانے
 کے تجربے جمع ہو گئے ہیں اور جنکے نام سے مشہور ہیں اونکے اقوال نہیں ہیں۔
 اسوقت جبکہ میں چند وجوہ سے باستعمال تمام اپنی کتاب کے چاہنے کی کوشش
 اور وقت کے نہ ملنے سے جو نقص اوس کتاب میں پڑ رہا ہے گوارا کر رہا تھا
 ان اوراق کے کاتب نے ہی مسودہ چاہا میں نے مناسب و خلاف اپنے اصول
 و اخلاق کے سمجھ کر بغیر کسی ترتیب کے اور بلا لحاظ اس امر کے کہ ترتیب اور

سیرادیکر لینا بہت زیادہ مناسب و مفید اور خود میری طمانیت کا سبب ہوتا
 مسودہ جات کو اس کے حوالہ کر دیا پس یہ وہی مسودہ ہے میں جو اس طرح منتقل
 ہوئے اور اسکی کاپیوں کو نہ میں نے دیکھا اور نہ بنایا۔

